

با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

**گر من ز دست بازی هر غم پزولمی
زیرک نبودمی و خردمند، گولمی**

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۹۶

طبق بیت فوق، از نظر مولانا انسانی خردمند و زیرک است که دائماً مراقب باشد که فکر چیزی او را مشغول به خودش نکند، زیرا در اینصورت، مرکزش از حالت عدم خارج شده و هر لحظه، تحت نفوذ فکر یک همانیدگی قرار می گیرد.

در واقع همانگونه که مولانا به صورتهای مختلف بیان کرده است ما همان هشیاری هستیم که بصورت خالص وارد این جهان شده ایم و زیرکی، خردمندی و بی نیازی در ذات این هشیاری است. حال سؤال اینست که چرا ما اینقدر نیازمند به این جهان شده ایم و از روی نادانی و غفلت، گدای چیزهای این جهانی شده ایم؟

بیت زیر می تواند تا حدود زیادی در پیدا کردن جواب این سؤال راهگشا باشد:

**که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش**

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

پس با توجه به بیت، ما مجهز به هوش و دانایی زندگی هستیم و هر اندازه که چیزها را پس از آمدن به این جهان بوسیلهی فکر و ذهنمان به خود چسبانده ایم به همان اندازه از هوش و دانایی ما بعنوان امتداد خدا کم شده است.

مولانا می گوید این تلاشی که ما با ایجاد افکار من دار می کنیم تا این من ذهنی را تقویت کنیم و بهتر جلوه دهیم، کوشش بیهوده است و نتیجه ای جز گم شدن در فکرها و پوشاندن آن هوش خدایی ندارد. حال هر چقدر این هشیاری ضعیف تر شود خاصیت اصلی اش را که گفتیم بی نیازی است بیشتر از دست می دهد و در عوض یک عقل ناقص و وابسته به چیزها که همه ی توجهش به گدایی از این جهان است در ما تقویت می شود.

رفته رفته که ما اختیارِ خودمان را به عنوان آن هوشیاری بی نیاز، به این عقلِ ناقصِ نیازمند، تفویض می کنیم یک بینشی در ما ایجاد می شود که بر اساس معیار «هر چه بیشتر بهتر» بنا شده است. با این بینش، هر وقت همانیدگیهای ما زیاد شود خوشحال می شویم و وقتی آنها کم شوند غمگین می شویم. ولی طرح زندگی کاملاً مغایر با بینش غلط من ذهنی است. خدا به دنبال اینست که ما هر چه سریعتر همانیدگیها را شناسایی کنیم و با کشیدن درد هشیارانه با او همکاری کنیم تا زندگی به تله افتاده در دردها آزاد شود. آزادی از این دردها، جانِ اصلی ما را قوت می بخشد و این جان، قدرت تشخیص دارد. اگر چالشی برای ما پیش بیاید و ما با فضاگشایی اجازه بدهیم آن هوشِ زندگی فکر و عمل کند یقیناً راه درست را انتخاب خواهیم کرد، هر چند که مفتی من ذهنی مان، فتوی دیگری بدهد.

به عنوان مثال می خواهیم به یک چالشی که اخیراً با آن روبرو شده بودم اشاره کنم:

موضوع چالش ملکی بود که از پدرم به من و برادر و خواهرهایم به ارث رسیده بود. چند وقتی بود که بین ورثه اختلاف نظر بود، زیرا قرار بود ما به نفع یکی از وراثت، از مقداری از سهم خودمان صرف نظر کنیم. با دید من ذهنی که شعارش «هرچه بیشتر بهتر» است چشم پوشی از پول کار عاقلانه ای نبود و طبیعتاً تصمیم عاقلانه از دید من ذهنی کوتاه نیامدن از سهم خودم بود. ولی از نگاه زندگی و با دید فراوانی، رابطه‌ی خویشاوندی مهمتر از یک همانیدگی بود. به عبارت دیگر، بین پول و رابطه باید یکی را انتخاب می کردم. خلاصه، زندگی این بازی را پیش آورده بود که من در مقابل آن فضاگشایی کنم. برای مدتی این بازی را جدی گرفته بودم و مقاومت می کردم. من ذهنی فشار می آورد که کوتاه نیا، این پول حق توست. می خواست با بزرگ و مهم نشان دادن مسئله و با منطق و استدلال، نگذارد موضوع به آسانی حل و فصل شود. و تا حدودی موفق شده بود، زیرا برای مدتی غم حاصل از گذاشتن این همانیدگی در مرکز، مرا آزار میداد. در این میان، خواندن و تمرکز روی اشعار مولانا بسیار راهگشا بودند و مانند کلیدی عمل می کردند که قفل بسته ای را می گشاید:

چونکه غم بینی تو استغفار کن
غم به امر خالق آمد کار کن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶

هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراغ او بیندیش آن زمان

ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

و این بیت طلائى هم دستورالعملی است که اگر به موقع بکار برده شود دیگر نیازی نیست که ما با چیزی همانیده شویم و درد و غم آنرا بکشیم و بعد از رنج و مشقت فراوان آن همانیدگی را بیندازیم:

چون نباشد قوتی، پرهیز به
در فرارِ لایطاق آسان بجه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

در نهایت با یاری و لطف زندگی، این شناسایی صورت گرفت که کش دادن موضوع می تواند به مسئله سازی و در نهایت دشمن سازی ختم شود و از طرفی هم الان وقت امتحان و عمل کردن به این آموزه هاست. خدا را شکر که هوش زندگی بر عقل جزئی غلبه کرد و قضیه به خوبی و خوشی خاتمه یافت.

به راستی که خواندن این ابیات و تعمق روی آنها مانند نوری عمل می کند که در موقع پیش آمدن یک چالش و زمانی که در تاریکی ذهن از حل مسائل عاجز مانده ایم راه درست را از نادرست بتوانیم تشخیص دهیم . همچنین موهبت بزرگی نصیب انسان شده است که بتواند با فضاگشایی و استفاده از خرد کل از سبب سازی و دام ذهن در امان بماند.

اگر نه عشق شمس الدین بُدی در روز و شب ما را
فراغت ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟

بُتِ شهوت برآوردی دمار از ما ز تابِ خود

اگر از تابش عشقش نبودی تاب و تب ما را

مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱

با تشکر
علی از دانمارک